از راست شهید شاه‌آبادی و شهید عباس حصیبی

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از اقوام و همرزمان شهید «عباس حصیبی»

یک گلوله بهانه پرواز ۲ همرزم شد

■ زینب محمودی عالمی

دی ماه سال ۱۳۴۴ در خیابان پنجم محله نیروهوایی تهران کودکی به دنیا آمد که مادرش نذر کرده بود اگر پسر بود نامش را عباس بگذارند تا سقای امام حسین(ع) شود و هر سال تاسوعا برای این هدیه الهی به مردم اطعام بدهند. پدرش معمار و بنا بود. عباس بزرگ شد و با رتبه دوم کنکور سراسری در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه تهران پذیرفته شد. عباس که از ۱۷ سالگی داوطلبانه به جبهه می‌رفت، پس از قبولی در دانشگاه همچنان حضور در جبهه را ادامه داد تا اینکه بیست‌ویکم دی ۱۳۶۵ به شهادت رسید. تصویر این شهید در کنار شهید علی شاه‌آبادی از تصاویر مشهور دفاع مقدس است. گفت‌وگوی ما را با اصغر حصیبی، شوهرخواهر شهید پیش‌رو دارید.

عکس معروفی از شهید عباس حصیبی و شهید علی شاه‌آبادی وجود دارد که دو شهید مظلومانه کنار هم افتاده‌اند. در مورد این عکس معروف بگویید؟

این عکس روز ۲۱ دی ماه سال ۱۳۶۵ سومین روز عملیات کربلای ۵ در شلمچه توسط رضا احمدی با دوربین شهید شاه‌آبادی گرفته شده است. رزمندگان ایرانی در محاصره نیروهای عراقی گیر افتاده بودند. گویا وقتی یکی از رزمنده‌ها از خط برمی‌گشته پیکر این دو شهید را می‌بیند و تصمیم می‌گیرد آن را ماندگار کند. تیر سیمینوف عراقی به سر عباس خورده و سپس به شهید شاه‌آبادی اصابت کرده بود. در این تصویر معروف، سمت چپ شهید عباس حصیبی است که دور سرش باندپیچی شده و کنارش شهید علی شاه‌آبادی است که بادگیر آبی دارد. دوستانش می‌گفتند عباس هنوز زنده بود و نفس‌هایش خس‌خس می‌کرد که بچه‌ها سرش را پانسمان کردند، اما چند لحظه بعد به شهادت رسید. عراقی‌ها حمله کرده بودند و آتش دشمن خیلی سنگین بود. مجبور به عقب‌نشینی شدند و نتوانستند پیکرها را به عقب بیاورند. از آن گروهان ۱۱۰ نفره فقط ۲۹ نفر زنده ماندند.

از کودکی با شهید مأنوس بودید؟

شهید عباس حصیبی، پسرعموی پدرم و برادر همسرم هستند. ما بچه محله صد دستگاه نیرو هوایی هستیم. آن منطقه مذهبی‌نشین است و جوانان زیادی از مناطق ۱۳ و ۱۴ تهران در پیروزی انقلاب و دفاع‌مقدس نقش داشتند. عباس در خانواده مذهبی متولد شد. بعد از پنج خواهر به دنیا آمد و بعد از تولدشان خواهر دیگرشان متولد شد. شهید تنها پسر خانواده بود. اسمش را عباس گذاشتند و از نوزادی لباس سقایی تنش کردند. خانه ما به هم نزدیک بود. من چهارسال از عباس بزرگ‌تر بودم. دستش را از دوسالگی به من می‌دادند و با هم به مراسم عزاداری امام حسین(ع) می‌رفتیم. عباس در درس نابغه بود. با وجود محدودیت‌های بعد از انقلاب فرهنگی با رتبه خوب دانشگاه تهران قبول شد. مسئول پایگاه بسیج مسجد انصارالحسین محله نیروهوایی بود. من از آذرماه ۵۹ به جبهه رفتم. سال ۶۴ با هم به مناطق غرب رفتیم و جنگیدیم. عباس از زمان شروع جنگ تحمیلی سال‌های مختلف در جبهه حضور داشت. در عملیات کربلای ۴ شدیداً مجروح شد، طوری که قسمتی از جمجمه سرش از بین رفت. وقتی به بهبودی نسبی رسید، به عملیات کربلای ۵ رفت و در ۲۱ دی ماه سال ۱۳۶۵ در شلمچه به شهادت رسید.

زمان شهادتش شما هم در همان منطقه بودید؟

نه، من تا مدتی از شهادتش مطلع نبودم. بچه‌های مسجد محله اطلاع داشتند، اما ما خبر نداشتیم. از مسجد سراغم آمدند و خبر را اعلام کردند. وقتی شنیدم حالم بد شد و زمین خوردم. مادر خانومم که دید به درون اتاق برنگشتم، پشت سرم آمد و متوجه شد که پسرش شهید شده است. عرض کردم که پیکر عباس و شهید شاه‌آبادی را نشد برگردانند. عباس از سال ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۷۵ مفقود بود. من به اتفاق دو باجناقم به دنبال پیکرش رفتیم، اما موفق نشدیم پیکرش را پیدا کنیم، چون در منطقه‌ای افتاده بود که دست عراقی‌ها بود. نهایتاً سال ۱۳۷۵ پیکرشان تفحص شد و برگشت.

> تصویر پیکر عباس و علی، ۲۱ دی ماه ۱۳۶۵ در سومین روز از عملیات کربلای ۵ در شلمچه توسط رضا احمدی با دوربین شهید شاه‌آبادی گرفته شده است. آن روز و در آن منطقه، رزمندگان ایرانی در محاصره نیروهای عراقی گیر افتاده بودند

خانواده آقا عباس هم با رفتن او به جبهه موافق بودند؟

بله، خانواده مذهبی و انقلابی بودند، پدرشان هم در جبهه بودند و مجروح شدند. از نظر مالی هم خانواده‌شان به جبهه کمک می‌کردند و مادر شهید با خانم‌های محله در ستاد پشتیبانی جنگ همراه خانم کونیکو یامأمورا (سبا بابایی) مادر شهید ژاپنی هم در مسجدانصارالحسین خیابان پنجم نیروهوایی برای کمک به جبهه فعالیت می‌کردند.

خصوصیات بارز اخلاقی شهید چگونه بود؟

هیچ‌گاه ایشان را عبوس ندیدم. با اینکه تک پسر بود، اما متکی به خودش بود. خیلی سخاوتمند و مهمان‌نواز بود. سیر مطالعاتی دوستانش در منزل ایشان بود. ۵ میلیون به پول آن زمان در حساب بانکی‌اش بود و با کمتر از این رقم ایشان می‌توانست آن موقع یک خانه ۳۰۰ متری بخرد، اما ایشان پول جمع می‌کرد به خانواده‌های بی‌بضاعت کمک می‌کرد. بعد از شهادتش این پول به نیازمندان رسید. عباس با وجود جوانی و تمکن مالی هیچ موقع دنبال مد نبود و حتی لباس نو نمی‌پوشید. روی موکت می‌خوابید که درد نیازمندان را درک کند.

نگاه

۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ سالروز ربایش حاج احمد متوسلیان

حاج احمد داوطلبانه به سفری بی‌بازگشت رفت

■ علیرضا محمدی

از مریوان تا فتح‌المبین و الی‌بیت‌المقدس، حاج احمد چهره‌ای از یک رزمنده مکتبی را به نمایش گذاشته بود که همراه یاران مخلصش، از ورود به هیچ آوردگاه سختی ابا نداشتند. بعد از اعزام به سوریه، زمانی که تصمیم گرفته شد قوای محمد به ایران بازگردد، حاج احمد خواست که به لبنان برود و اوضاع آنجا را بررسی کند. ظاهراً او دستوری برای انجام چنین کاری نداشت، اما داوطلبانه به سفری بی‌بازگشت رفت.

وقتی حاج احمد و یارانش به سوریه رفتند، مثل ورود تمام رزمنده‌ها به جبهه‌های مختلف، انگیزه‌های دیگری یافتند. مسلمانان سوریه و آوارگان لبنان و فلسطین، سال‌ها بود که با چنین رزمنده‌هایی روبه‌رو نشده بودند. اعراب چه با جمال عبدالناصر و چه غیر او، بیشتر با شعارهای عربی و قوم گرایی به مصاف رژیم اشغالگر قدس می‌رفتند و گذشته از آنکه دستاورد مادی خاصی هم در جنگ‌های‌شان به دست نیاوردند، به لحاظ معنوی نیز چیز زیادی نداشتند که به مردم رنج کشیده و مسلمان منطقه ارائه بدهند. رزمندگان ایرانی اما از دل جنگی به سوریه می‌رفتند که دفاع مقدس نامیده می‌شد. تقدس این دفاع از ایمان رزمندگانش نشئت می‌گرفت. وقتی جوانان ایرانی به فرماندهی شخصی چون حاج احمد به سوریه اعزام شدند، مردم منطقه را به یاد لشکریان صدر اسلام انداختند. بسیاری از همین مردم بارها و بارها به رزمندگان گفته بودند: «آیا شما آمده‌اید واقعاً با اسرائیل بجنگید یا مثل خیلی‌های دیگر فقط شعار می‌دهید؟» استمداد مردم مظلوم منطقه، انگیزه حاج احمد و یارانش را برای مقابله با دشمن صهیونیستی دو چندان کرده بود. خود حاج احمد در خصوص رویارویی با اسرائیل گفته بود: «به یاری خدا هر شهری را که توسط اسرائیلی‌ها محاصره شده، با در محاصره انداختن نیروهای دشمن آزاد خواهیم کرد و اسرائیل را به سقوط می‌کشانیم. روزی را نزدیک خواهیم کرد که اسرائیل چنان بترسد و در فکر این باشد که مبادا از لوله سلاحمان، به جای گلوله، پاسدار بیرون بیاید». در آن روزها رژیم صهیونیستی و برخی رسانه‌های وابسته چنین القا می‌کردند که نیروهای ایرانی صرفاً برای یک حرکت سمبلیک به سوریه آمده‌اند و واقعاً قصد جنگ ندارند، اما در اندیشه‌های حاج احمد همان چیزی موج می‌زد که به زبان جاری ساخته بود: «باشد که ما شبانگاهان بر سرشان بریزیم؛ همچون عقابان تیزپروازی که شب و روز برایشان معنا ندارد و باشد آنجایی به هم برسیم که با گرفتن هزاران اسیر از صهیونیست‌ها به جهانیان ثابت کنیم که ما به اتکا به سلاح ایمانمان می‌جنگیم....»

بعد از کش‌وقوس‌های فراوان، زمانی که مشخص شد دولت وقت سوریه آمادگی لازم برای ورود به یک جنگ تمام عیار را ندارد، این خبر به حضرت امام رسید و آنطور که مرحوم محتشمی‌پور نیز در خاطراتش آورده است، امام فرموده بود: «خوف آن را دارم که داستان ما با رژیم اسرائیل، داستان آن اصفهانی بشود که دید دو نفر اول صبح دعوا می‌کنند؛ یک آدم شرور و مزاحم با صاحب مغازه... آن شخص وقتی مظلومیت صاحب مغازه را احساس می‌کند به دفاع از او می‌رود... یک مقداری که درگیری ادامه پیدا می‌کند، صاحب مغازه می‌گوید آقاجان بروید دعوایتان را آن طرف بکنید. بگذارید من کاسبی‌ام را بکنم. شما چه تضمینی دارید که ما یک روزی به اینجا نرسیم و به ما نگویند آقا دعوایتان را ببرید توی کشور خودتان بکنید. در کشور ما نایستید.»

با صلاحدید امام و مسئولان وقت، اعلام می‌شود که قوای محمد باید بازگردد. اما حاج احمد متوسلیان به عنوان یک رزمنده مکتبی که مظلومیت مردم لبنان و سوریه را از نزدیک دیده بود، نمی‌توانست به این راحتی‌ها به ایران برگردد. خود حاج احمد در خصوص تظلم‌خواهی مردم لبنان گفته بود: «الآن در لبنان مردم مدام می‌پرسند: کی می‌آیید؟ کی عمل می‌کنید؟ هر لبنانی را که می‌بینیم، اولین حرفش این است که آیا شما پاسداران انقلاب اسلامی ایران هستید؟ وقتی پاسخ مثبت می‌دهیم، بلافاصله می‌پرسند: پس کی به اینجا می‌آیید؟!»

با چنین انگیزه‌هایی حاج احمد تصمیم گرفت با بازگشت نیروهایش به ایران، خودش شخصا به لبنان برود و با بررسی اوضاع آنجا، حتی‌الامکان کاری برای مردم مظلوم این کشور انجام بدهد. هر چند سفرش خیلی طول نکشید و نرسیده به بیروت توسط فالانژها ربوده شد، اما او کاری را که می‌خواست انجام بدهد، انجام داده بود. کافی است نگاهی به قدرت حزب‌الله و گروه‌های مقاومت در منطقه بیندازیم تا بدانیم صرف حضور حاج احمد و یارانش در سوریه و لبنان چه با مردم منطقه کرد و چه دستاوردهایی داشت.

> استمداد مردم مظلوم منطقه، انگیزه حاج احمد و یارانش را برای مقابله با دشمن صهیونیستی دوچندان کرده بود. خود حاج احمد در خصوص رویارویی با اسرائیل گفته بود: «به یاری خدا هر شهری را که توسط اسرائیلی‌ها محاصره شده، با در محاصره انداختن نیروهای دشمن آزاد خواهیم کرد

گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «می‌خواهم شبیه تو باشم»

شهید کولیوند دوست داشت خاطراتش مکتوب شود

■ صغری خیل‌فرهنگ

چندی پیش بود که کتاب «می‌خواهم شبیه تو باشم» به قلم خانم مهسا حسنی رونمایی شد. این کتاب جلد اول از مجموعه خاطرات شهید محمدحسن کولیوند، جانشین گردان حضرت علی اکبر(ع) از لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) پس از سال‌ها تحقیق، پژوهش و مصاحبه از طریق انتشارات دهم، زیر نظر لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) به چاپ رسیده است. جلد اول این کتاب با ۴۸۰ صفحه در قطع رقعی تا زمان مجروحیت و قطع‌نخاع شدن این شهید را روایت می‌کند و جلد دوم آن دربرگیرنده خاطرات دوران جانبازی ایشان خواهد بود. محمدحسن کولیوند، جانباز ۷۰ درصد و سومین شهید خانواده پس از ۲۹ سال تحمل رنج و سختی در ۱۴ دی ماه ۱۳۹۳ به دوستان شهیدش پیوست.

«می‌خواهم شبیه تو باشم» پیشنهادی بود یا انتخابی؟ ایده کتاب از کجا رقم خورد؟

وقتی تصاویر شهید کولیوند را دیدم، حس عجیبی نسبت به ایشان پیدا کردم و تصمیم گرفتم تاریخ شفاهی برایشان کار کنم. من هیچ شناختی از این شهید نداشتم، به واسطه یکی از دوستان با برادر شهید، دکتر کولیوند، ارتباط گرفتم و جالب اینجا بود که روز آشنایی من با برادر شهید دقیقاً سالگرد مجروحیت حاج‌حسن کولیوند در دفاع مقدس بود! بعد از آشنایی با همسر شهید جمله‌ای از ایشان شنیدم که مطمئن شدم نیرویی من را به این سمت کشانده است. همسر شهید گفتند حاج حسن همیشه می‌گفت «ای کاش نویسنده‌ای بیاید و خاطرات من را مکتوب کند.» همین جمله انگیزه‌ای شد تا من با تمام مشکلات و سختی‌هایی که این کار داشت با تمام توان پیش بروم و هیچ موردی سد راهم نشود.

از پژوهش و تحقیق تا تألیف کتاب، چقدر طول کشید؟

سه سال صرف جمع‌آوری مطالب و چاپ کتاب شد. ۴۸۰ صفحه از خاطرات شهید در جلد اول آمده که در قالب شش فصل تدوین شده است. خاطراتی که با زاویه دید اول شخص و دوم شخص به رشته تحریر در آوردم. نام کتاب را از آنجا «می‌خواهم شبیه تو باشم» انتخاب کردم. چون در مکالماتی که با همسر شهید و دوستان و نیروهایشان داشتم، همگی علاقه‌مند بودند که در ادوار مختلف الگوبرداری از خصوصیات اخلاقی و رفتاری و ورزشی شهید و... داشته باشند. این خاطرات با حمایت انتشارات دهم که زیر نظر لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) است به چاپ رسید. مصاحبه‌ها و پژوهش زمان زیادی برد و چون حجم کار بالا بود، نگارش کتاب هم به طول انجامید. با توجه به تعداد بالای راوی‌ها و خاطرات انبوهشان کتاب را به دو جلد تقسیم کردم. جلد اول از دوره نوجوانی شهید تا زمان مجروحیتش است و جلد دوم خاطرات دوران مجروحیت و ویلچرنشینی حاج حسن را دربرخواهد گرفت.

روی کدام بخش از کتاب حساسیت بیشتری داشتید؟

از آنجا که این کتاب پیشنهاد کسی نبود و کار را داوطلبانه و با خواست قلبی خودم شروع کرده بودم، حساسیت خاصی روی طرح جلد داشتم. دوست داشتم طراح جلد کتاب را خودم انتخاب کنم و با طراح ارتباط بگیرم و از روحیات حاج حسن برایش بگویم تا طرح جلد با مطالب سنخیت داشته باشد. خاطرم هست وقتی با جناب آقای علیرضا ذاکری که از طراحان به نام کشور هستند تماس گرفتم ایشان مطلبی را عنوان کردند که باز هم من را شگفت‌زده کرد. (در حال حاضر این مطلب و خاطره شیرین در صفحه اینستاگرام آقای ذاکری موجود است.) پیشنهاد من برای طرح جلد میوه انار بود چون علاقه حاج حسن به میوه انار که اتفاقاً خیلی لطیف است برایم جالب بود. در تماسی که با آقای ذاکری داشتم ایشان گفتند: «شاید باورتان نشود چندماه است که درگیر عکاسی و تحقیق در مورد انار هستم و همین الان می‌خواستم یکی از عکس‌ها را پست کنم» این موضوع برای خودشان هم عجیب بود و گفتند «شهیدتان می‌خواهد من برایش کار کنم» تمام وقت‌هایی که این کار انجام می‌شد حضور حاج حسن را حس می‌کردم و این فقط گوشه‌ای از اتفاقاتی بود که برای من افتاد، حتی سپردن این کار به انتشارات دهم هم داستانی دارد که حتماً در فرصتی دیگر بازگو می‌کنم.

به نظر شما شاخصه مهم این کتاب برای نسل جوان چه می‌تواند باشد؟

کتاب حاج حسن کولیوند را در قالب رمان کار کردم تا حتی نوجوان‌ها هم از خواندن کتاب لذت ببرند و ابعاد عاطفی شخصیت ایشان برایشان روشن شود. واقعاً بیان داستان‌های مناطق جنگ زده از حاج حسن که چندین شاهد و سند معتبر داشت انسان را به وجد می‌آورد از این همه رشادت و میهن‌پرستی ایشان. همچنین روحیه لطیف ایشان در خانواده می‌تواند الگویی برای جوانان باشد و یادآور این موضوع که فرماندهان جنگ همچون حاج حسن به واسطه اخلاق نیکویشان با اطرافیان در ذهن‌ها ماندگارتر می‌شوند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۲۳

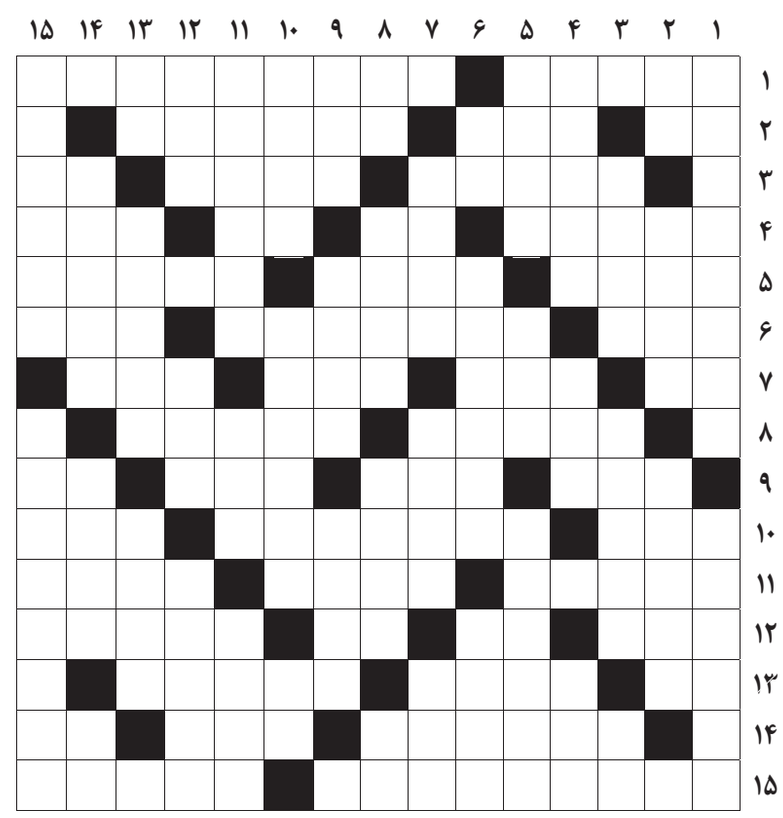

از راست به چپ

■ ۱- کشور حائز مقام اول در تجهیز صدامیان به سلاح شیمیایی- سکه رایج کشورمان ■ ۲- رایگان- لباس- سرزمین آتشفشان‌های اروپا ■ ۳- از اسامی بانوان- عاشق- نوعی زغال‌سنگ ■ ۴- سیاره معروف به ارباب حلقه‌ها- زهر- مادر لر- بیماری جرب ■ ۵- رابط الکتریکی- پدر اسطوره‌ای ایران- اثر نیکوس کازانتزاکیس یونانی ■ ۶- امتحان- آنچه تولید شده باشد- زمین به امید کشت باران ■ ۷- حرف تنفر- پول تایلند- ضمیر اشاره نزدیک- کندو ■ ۸- کارنامک- غرامت ■ ۹- دشمن موش- گل ناامیدی- تقویت رادیویی- حرف صلیب ■ ۱۰- از عناصر اربعه- مؤسس سلسله افشاری و آخرین جهانگشای ایرانی- برادر مرگ ■ ۱۱- شهری در ایتالیا- کبوتر صحرایی- گاهی مهربان‌تر از مادر می‌شود ■ ۱۲- برکت سفره- افشا کردن- نفس- شهری در هرمزگان ■ ۱۳- مخترع تلفن- علم مواد- اسب رهوار ■ ۱۴- پیامبر مدفون در شوش- جامه آخرت- سخن صریح ■ ۱۵- سلسله‌ای از مغولان حاکم بر ایران- فرهنگ لغت

از بالا به پایین

■ ۱- کشوری بین جیحون و سیحون- دیه ■ ۲- مغرور- سوره احسن‌القصص- آهو ■ ۳- فرشینه- حیوان استرالیایی- سرای مهر ■ ۴- ثابت کردن- طلایی رنگ- از تعجب هم درمی‌آورند ■ ۵- جدید- بندری در عراق- با چشم دل می‌بیند ■ ۶- ریشه- تنها موجود زنده دریاچه ارومیه- گرانبها ■ ۷- مهد تمدن- راهنما- تابستان آذری ■ ۸- بخار دهان- دعای خیر- جاوید- نت میانی ■ ۹- زخم- شهامت- کتلت ■ ۱۰- برگه وصول- اثر شولوخف روسی- حشره جهنده ■ ۱۱- شاعر گوید نگهدار که نکوست- میان‌برنامه- آرنج ■ ۱۲- از گناهان کبیره- ملک- الهه جنگل ■ ۱۳- افزودن انگلیسی- سه گروهان- جوهر مازو ■ ۱۴- صداق و مهر همسر- قهوه‌خانه فرنگی- هر یک از دو سطح سکه ■ ۱۵- قیمت بدون چک و چانه- وسیله تمرین مشتزنی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۹	۵				
						۳	۷	۹
۸		۳	۶					
۲						۱		۷
	۶				۵			
	۵			۱	۷		۴	۸
۶		۲						
						۸	۹	
			۱	۳				

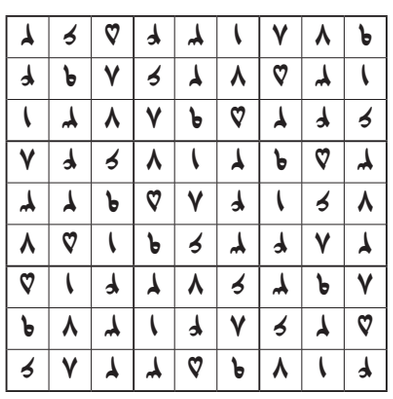

جدول کلمات متقاطع
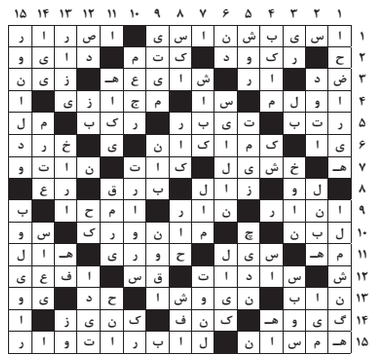
پاسخ جدول شماره ۶۵۲۲